شهرآرا نو
17 09 19
۳شنبه
۲۶ شهریور ۱۳۹۸
۱۷ محرم ۱۴۴۱
شماره ۲۹۲۴

به وقت شله

گربه ای که ساعت پرسید!

مهدی محمدی|وقتی رفتم آشغال‌ها را بگذارم دم در، گربه‌ای که توی کوچه ایستاده بود، پرسید: ساعت چنده؟

گفتم: از کی تا حالا زمان برای شما گربه‌ها مهم شده؟

گربه گفت: از وقتی شما آدم‌ها سر ظهر آشغال‌هاتون رو می‌ذارید دم در.

به سبک زنده‌یاد حمیده خیرآبادی گفتم: خُبه، خُبه! فقط مونده یه گربه برای من کلاس فرهنگ شهروندی تشکیل بده. اصلا می‌دونی من خودم شخصا تا حالا چند تا متن درباره فرهنگ شهروندی نوشتم؟

گربه پرسید: واقعا؟

با افتخار سرم را بالا گرفتم و گفتم: بله!

«تک تک متن‌هات بخوره تو سرت. چه فایده وقتی خودت آشغال‌هات رو این وقت روز می‌ذاری دم در؟» این حرف را گربه همان طور که سرش را به نشانه تاسف تکان می‌داد، گفت.

گفتم: اصلا به تو چه مربوطه، گربه لاغرمردنی؟

گربه گفت: لاغرمردنی شدم؛ چون یک کوچولو استخون هم تو زباله‌هاتون نیست. بعدش هم یک جوری اسم پلاستیک زباله‌تو میاری انگار داری سبد کالای مخصوص گربه‌می‌ذاری دم در. آخه دو تا پوست هندوانه و تفاله چای و پوست تخم‌مرغ که ارزش این حرفا رو نداره!

گفتم: هرچی هست، اگه شما گربه‌ها پلاستیک زباله رو با پنگال‌هاتون پاره نکنید، هر ساعتی، می‌شه آشغال رو گذاشت دم در!

گربه گفت: آقایی که یه عالمه مطلب درباره فرهنگ شهروندی نوشتی، اینکه می‌گن فقط توی ساعت‌های مخصوصی از شب، آشغال‌ها رو بذارید بیرون که همش به‌خاطر گربه‌ها نیست.

- پس به‌خاطر چیه؟

- به‌خاطر خیلی چیزها؛ مثلا اگر هر کسی آشغالاشو هر ساعتی بذاره دم در، منظره محل زندگی خیلی زشت می‌شه. ممکنه از زیرش آب کثیف راه بیفته. ممکنه بوی خیلی بدش توی کوچه پخش بشه یا ممکنه ماشین از روش رد بشه و آشغال‌ها پخش بشه. شما که به قول خودت درباره فرهنگ شهروندی مطلب می‌نویسی، باید اینا رو از من بهتر بلد باشی. حالا پلاستیک زباله‌تو از توی کوچه بردار تا وقتی که ساعت جمع‌آوری زباله‌ها برسه.

گفتم: این دفعه پلاستیک آشغال رو می‌ذارم دم در، از دفعه بعد همون ساعت ۹ و ۱۰ شب می‌ذارم بیرون.

گربه گفت: راستی چقدر پوست هندوانه تو آشغالاتون زیاده! هندوانه خیلی دوست داری؟

گفتم: بیشتر به‌خاطر خواص هندوانه است.

بعد مرورگر گوشی‌ام را باز کردم و گفتم: چون هندوانه ویتامین آ و ث و فیبر زیادی داره. برای سلامت قلب، جلوگیری از سرطان و پوکی استخوان خیلی خوبه و پزشکان توصیه کردند زنان باردار هم هندوانه بخورند.

گربه پقی زد زیر خنده و گفت: بله، خواصش زیاده. ولی چرا انبه و آناناس و موز نمی‌خوری؟ اون‌ها خاصیت ندارند؟ با من راحت باش. بگو چون هندوانه ارزون‌تر از بقیه میوه‌هاست، فقط هندوانه میل می‌کنین. یادمه یک دفعه که ماشین جمع‌آوری زباله اومده بود توی کوچه، اون‌قدر ته یک هندوانه رو تراشیده بودی که می‌خواستند زنگ خونه‌ت رو بزنن و بگن اگه دیگه با این پوست هندوانه کاری نداری، ببریمش! حداقل توی یک پلاستیک غیرشفاف بذارین آشغالاتون رو که کسی نبینه! یه جوری هم تهشون رو می‌تراشی که انگار با تیغ ژیلت تمیز کردی و پوست هندوانه‌هاتون از پوست هلو هم نازک‌تره. بذار بقیه گربه‌ها هم بیان، بهشون این پوست‌های هندوانه‌رو نشون بدم، یه کم بخندیم.

گفتم: حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم الان زمان خوبی برای گذاشتن آشغال‌ها دم در نیست. همون وقتی که صدای ماشین جمع‌آوری زباله اومد، میام آشغال رو می‌ذارم بیرون. بعد هم پلاستیک آشغال را محکم در آغوش گرفتم و در را پشت‌سر بستم.

گربه هنوز بی‌خیال آموزش فرهنگ شهروندی نشده بود و داشت صدایش را از پشت در به من می‌رساند: درضمن توی آشغال‌هاتون کاغذپاره و پلاستیک و قوطی حلبی هم هست. نکنه بازیافت هم بلد نیستی آقای فرهنگ شهروندی! دیگر طاقت نیاوردم.

در حیاط را باز کردم و تا توانستم، سر گربه داد کشیدم و لیچار بارش کردم. گربه دمش را روی کولش گذاشت و فرار کرد. در همین حال مدیر ساختمانمان هم رسید. با تعجب و ترس نگاهم کرد و رفت، حتی نگفت که چرا چند ماه است شارژ ساختمان را نداده‌ام.

با هم بشنویم:
روزگار غریب
کی خونده؟
علیرضا قربانی
ترانه‌اش از
کیه؟
احمد شاملو
آهنگ‌سازش
کیه؟
حسام ناصری
حس‌وحالش
چیه؟
سنتی، شعر عالی،
صدا و تحریر
عالی تر

گاف‌های فاحش «ستایش»

پرونده‌ای مختصر از حواشی تمام‌نشدنی یک سریال

الهام حبشی

شاید باورش برایتان دشوار باشد، اما راستی‌راستی ۹سال از پخش اولین قسمت سریال ستایش گذشته است. ۹سال است که نرگس محمدی در کالبد ستایش رفته است و قصد بیرون آمدن ندارد. قصه دنباله‌دار و پروقفه ستایش از سال ۸۹ آغاز شد و به روایت یک عاشقانه ممنوع پرداخت؛ عشق ممنوعی که برخلاف دیگر عشق‌های ممنوعه‌ای که تا به امروز شنیده‌ایم، نه شیرینی مطبوعی داشت و نه هیجان چندانی که زیر پای دلمان را خالی کند. ستایش، قصه دخترک و پسر جوانی بود که برخلاف صلاحدید خانواده و بدون اذن بزرگ‌ترها پای سفره عقد نشسته و پا گذاشته بودند وسط یک زندگی سرتاپا متزلزل. هنوز مدت زیادی از به ثمر نشستن زندگی‌شان نگذشته بود که طاهر، همسر ستایش، گرفتار مخمصه‌ای شد و در سانحه‌ای از دنیا رفت. حالا قرار بود زندگی ستایش، دختری بدون پشتوانه و بریده از خانواده، وارد گرداب بزرگ‌تری شود. ستایش پیشنهاد زندگی آسوده و بی‌دغدغه درکنار خانواده شوهرش را پس می‌زند. او حق پدربزرگی را برای دیدار نوادگانش سلب می‌کند و تبدیل می‌شود به فردی از شهری به شهر دیگر متواری، سرگردان و بی‌نام. بچه‌هایش درحالی که سهم بزرگی در زندگی و ثروت کلان پدربزرگشان، حشمت فردوس دارند، در رنج و تنگدستی به جوانی می‌رسند. فصل اول ستایش با ۲۶قسمت در سال ۹۰ به پایان رسید و دو سال بعد ۲۵قسمت دیگر برای فصل دوم پخش شد. در تمام این حدودا ۵۱قسمت، نکته‌ای وجود داشت که برای شخص نگارنده هنوز رد حیرتش باقی مانده است. در سریال ستایش همه‌چیز برعکس نمایش داده می‌شود؛ مبانی اخلاقی زیرورو می‌شود و جایگاه حق و باطل عوض می‌شود. کاراکتر پدر یا همان حشمت فردوس، شخصیتی ظالم معرفی می‌شود و «ستایش» در جایگاه ستایش و درستکاری قرار می‌گیرد، این درحالی است که مظلوم واقعی داستان ستایش، کسی نیست به غیر از حشمت فردوس.

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

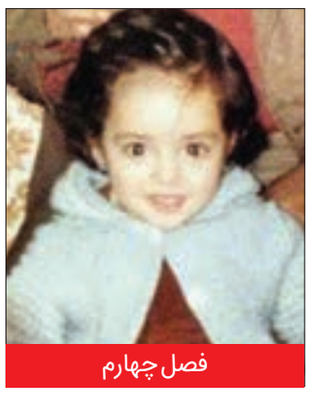

فصل چهارم

از گریم ستایش تا خورزو خان

تنها سه قسمت از فصل سوم سریال ستایش گذشته است و نمی‌شود نقد کامل و منصفانه‌ای برای داستان و ساختارش نوشت، اما بگذارید سراغ نکته‌هایی برویم که به روشنی روز هستند و واضح؛ نکته‌هایی که به چشم همه آمده و با تندی تمام توی ذوق مخاطب زده است. گریم صورت ستایش در ابتدای تمام حواشی، قرار می‌گیرد. عوامل سریال با آنکه در دومین فصل ستایش، بازخوردهای منفی فراوانی درباره گریم ستایش دریافت کرده بودند، درعین بی‌توجهی به سلیقه و شعور مخاطب، فصل سوم را ساختند. بازیگر ستایش در فصل سوم، صورتی درخشان‌تر از دومین فصل سریال دارد. چین وچروک‌های اندکش حذف شده‌اند و عینکش غیب شده است. ازسوی دیگر شخصیت محمد، پسر ستایش، به پختگی کامل رسیده است. با کنار هم قرار گرفتن ستایش و محمد، یک تصویر مضحک و غیرواقعی از رابطه مادر و فرزندی شکل می‌گیرد که بیشتر شبیه یک خاله‌بازی کودکانه است. گریم نبودن چهره ستایش به قدری توی چشم مخاطبان است که کسی متوجه نشده، رامسین کبریتی، بازیگر نقش صابر، در سال ۹۵ از ایران مهاجرت کرده است، با این حال فیلم‌نامه طوری نوشته شده است که صابر هست، اما مثل کاراکتر خیالی سریال شب‌های برره، خورزو خان، نامرئی است و قابلیت رؤیت شدن ندارد؛ البته شنیده‌ها حاکی از آن است که گویا شخصیتی گریم‌شده جای صابر را خواهد گرفت. شما هم که از نقش گریم در سریال ستایش آگاهی کافی دارید. حدیث میرامینی هم که از کم بودن نقشش در فصل دوم شاکی بوده، حاضر نشده است بیشتر از این با پروژه ستایش همکاری کند، از همین‌رو نقش نازگل، دختر ستایش، به لاله مرزبان سپرده شده است.

مردم چه می‌گویند؟

داستان سومین فصل ستایش از آنجایی شروع می‌شود که صابر، به کمک همسر دومش، اموال حشمت فردوس را بالا کشیده و فردوس را آواره مسافرخانه‌ها کرده است. حالا هر روز حشمت فردوس به میدان‌بار سابق می‌رود و به گذشته‌های دور خود چشم می‌دوزد و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که باید از اول شروع کند: «درختی که ریشَش قویه، هیچ تبری نمی‌تونه قطعش کنه»، با این حال چهره ستایش به قدری نامتعارف است و سوژه مردم شده است که دیگر کسی حرفی از داستان نمی‌زند. کافی است در شبکه‌های مجازی هشتگ سریال ستایش را جست‌وجو کنید تا با توئیت‌های طنزآمیز بسیاری روبه‌رو شوید که ستایش را با بنجامین باتن مقایسه می‌کنند؛ شخصی که روزبه‌روز جوان‌تر می‌شود. دیگری گفته بود گریمور، ستایش را با زلیخا اشتباه گرفته است و یک نفر به‌شوخی از پیشرفت علم پزشکی در جوان‌تر کردن مادر نسبت‌به فرزند گفته بود.

آرمان زرین‌کوب، تهیه‌کننده سریال، جوان شدن چهره ستایش را دلیل به آرامش و به ثبات رسیدن زندگی وی می‌داند. زرین کوب می‌گوید: «شما داستان را رها کرده و روی یک موضوع فرعی انگشت گذاشته‌اید. شاید ستایش به مرکز زیبایی رفته باشد. ما که نباید همه‌چیز را جزءبه‌جزء برای شما تشریح کنیم!» منطقی نیست؟ شاید ستایش چشم‌هایش را هم لیزر کرده باشد. اصلا شاید در تمام این ۲۰سال، ستایش داخل فریزر رفته و شخص دیگری جور او و مصیبت‌هایش را کشیده است. همه‌چیز را که نباید برایتان توضیح دادا!

هزار تو

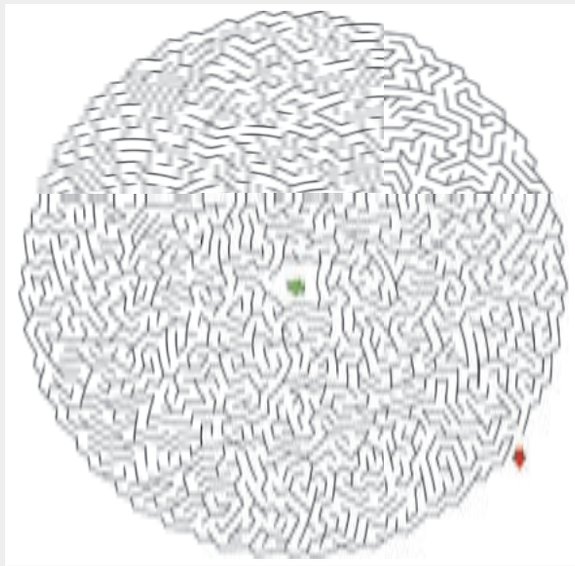

سودوکو پازلی

قوانین سودوکوی پازلی درست مثل سودوکوی معمولی است؛ با این تفاوت که جدول سودوکوی معمولی از ۹ مربع کوچک ساخته می‌شود ولی در سودوکوی پازلی این مربع‌ها به اشکال نامنظمی تغییر شکل داده‌اند. شما باید طوری اعداد یک تا ۹ را در جدول قرار دهید که در هر ستون، ردیف و هر ناحیه (که با خطوط پررنگ مشخص شده است) اعداد تکراری قرار نگیرد.

شماره ۴۷

			۹				
۳		۹					
۱		۴		۷	۸	۲	
	۱	۳		۵		۶	۴
	۹	۷	۴			۵		۶
			۸				

پاسخ شماره ۴۷

جدول ۲۷۷۰

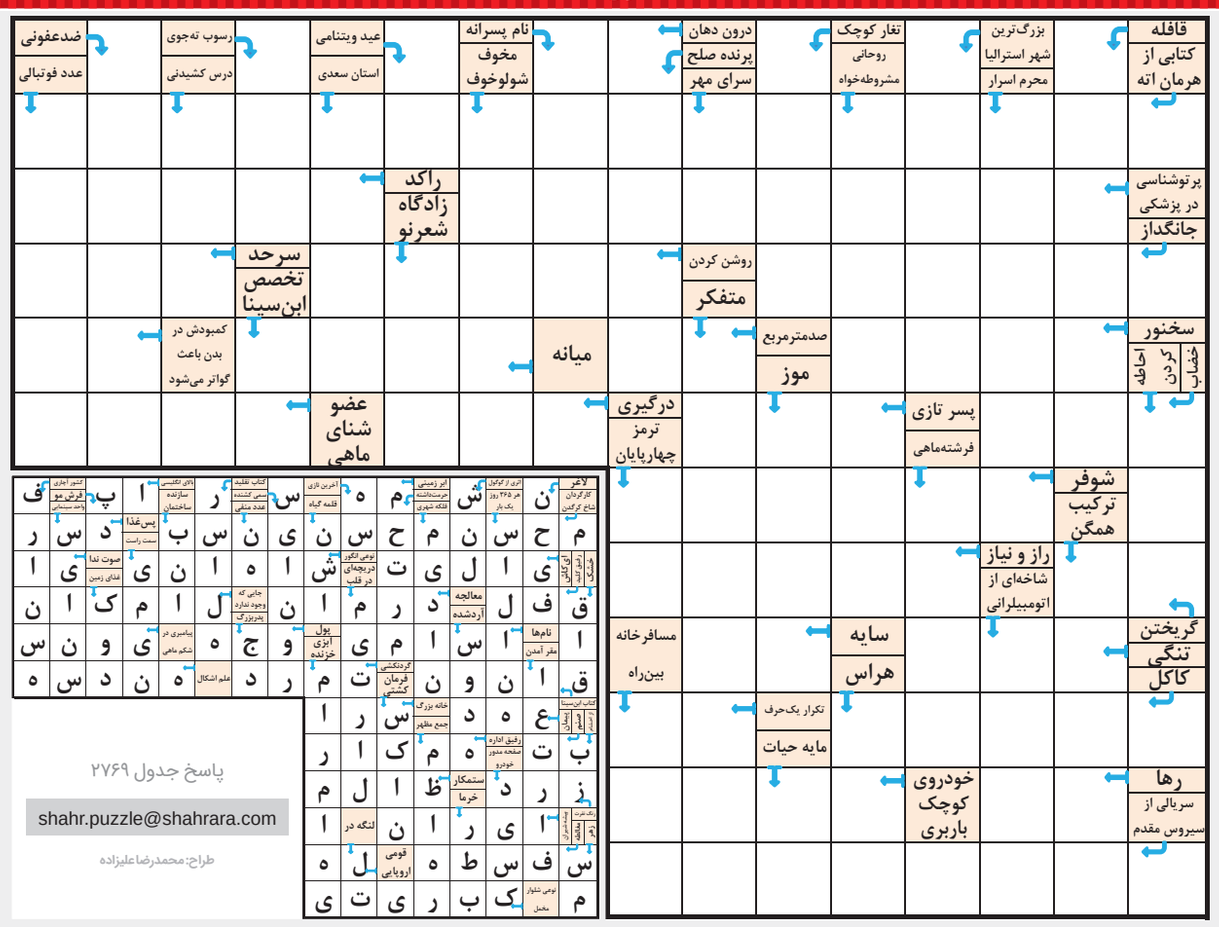

پاسخ جدول ۲۷۶۹

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیزاده

حاضرجواب

خبرگزاری فارس: یارانه‌ها زیر ذره‌بین مجلس می‌رود.

مردم: فقط ذره بین تون رو زیاد روی یک نقطه متمرکز نکنید، می ترسیم همین ۴۵هزار تومان یارانه‌مون هم بسوزه!

علی سرتیپی(تهیه کننده): هیچ فکری برای حضور مردم در سینما نمی‌شود.

مسئولان: چون ما به فکر آینده روشن برای مردم هستیم، ولی داخل سینما تاریک است.

رئیس اتحادیه صنف تولیدکنندگان و فروشندگان کیف، چمدان و کمربند مشهد: قدرت خرید مردم کم شده است و آنان بیشتر به دنبال تعمیرات هستند.

یک مسئول: اگر قدرت و پول خرید ندارید، خدا رو شکر کنید که پول تعمیر رو دارید!

پزشکانی که کارت‌خوان ندارند، جریمه می‌شوند.

پزشکان: عیب نداره، ببینیم چقدر جریمه می کنند، سرشکن می کنیم روی ویزیت مریض‌ها!

یک سوم مدارس خراسان رضوی نیازمند بازسازی هستند.

و اگر اتفاقی بیفتد، تقصیر دانش آموزانی است که بدون کلاه ایمنی، پشت نیمکت نشسته‌اند.

کله ونگ

مُشتِبا نخعی‌راد

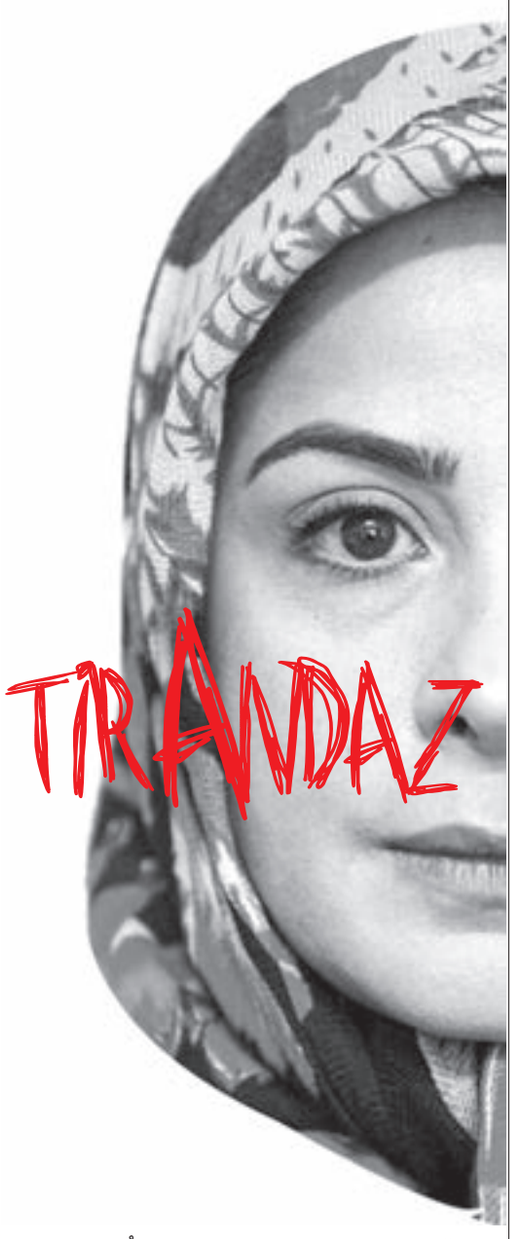

آبجی «تیرانداز» بداهه اِضاف مُکُنه!

یَره ایقَذه ای آبجی «سیما تیرانداز» اونجه تو سیریال «هیولا» قِشَنگ بازی مُکُنه که مخوام وَخِزُم بُرُم اونجه کله‌اش رَه بِکُنُم! بِر چی؟ قِبول دِرُم بِذِش تیرانداز مَگَن و حق دِره مِث پِلَخمون بِشه و کَلَوخ بِزنه، ولی نَه ایجور دَگه! یَگ جوری بِر آبجی‌اش شِلَاَر مده و خارجی بلَغور مُکُنه که فک مُکُنی چکا رفته. هر دَفه یَم با ای یَرگه «چمچاره» یَگ چیز جیدید اَز سفر تَرکیه و دولماَ باغچه تعریف مُکُنَن که دَگه جانِ مُشتبا مُو رَه چِش بسته تو استانبول وِل بِدَن، صاف مُرُم اونجه. بعد دیدُم ازش پرسیدن: «اَی تکیه کلامایی رَه که اونجه مگَن، نویسنده نوشته یا خودتا هموجو بداهه اَضاف کَردِن؟» آبجی تیرانداز هم مگَه: «نه دداش، اینا رَه خودما و مَمد بحرانی، بِذِش اِضاف کَردِم. مَثَل مُگُم ای که به‌جای استایل، مُگفتَم استیل رَه اَز خودُم درآوردُم.» مُو دَگه نمخواستُم کله وَنگ تلویزیون بُرُم، واز نمِذرَن. انا، دیدُم وقتی ازش پرسیدن: «آبجی! بِر چی همه دِرَن تلویزیون رَه وِل مِدَن و مِرَن شبکه خنگی؟» نه وَرمِدره، نه مِذره و مگَه: «تلویزیون از وقتی یادُم میه، دِره خوب و بد رَه بِذما نُشون مده. وَردِشتَن یَگ دیفالی درست کردَن که دست هنرمند بسته مره و نمِشه اوجور که دلِش مخه، انتقاد کنه.» چشمُم روشن، دَگه مِخن انتقاد هَم بُکُنِن؟ چی رویی دِرِن بُخُدا!

اینا رَه گفتن، ولی دیدُم دِرِن تو همی سیریال «ستایش ۳» هم که پخش مره، نقش عروس فردوس خان رَه که لال و ویلچری رفته، بازی مُکُنِن. بین خودما بشه، اونجه بِر ای که رو ویلچر بیشینِن و حرف نزَنِن، بِذتا پول هم مِدَن؟ نه، مُو که بخیل نیستُم، حلالتا بشه. ولی نمِدنُم بِر چی دِرُم اینجه خودمه هلاک مُکُنُم و مشَدی منویسُم؟ یَره ایجور بشه که مُویَم متنُم بازی کُنُم. ها بُخُدا. قول مُدُم اونجه بیشینُم و از دیفال صدا دربیه، از مُو درنیه!